



## پرسش از تکنولوژی

نوشتهٔ مارتین هایدگر  
ترجمهٔ شاپور اعتماد

در ذیل می‌پردازیم به پرسش از تکنولوژی. پرسیدن راهی را باز می‌کند. بنابراین، بجاست که توجه خود را در درجهٔ اول به خود راه معطوف سازیم، و در این یا آن جمله و موضوع توقف نکنیم. این راه، راه تفکر است. همهٔ راه‌های تفکر، به گونه‌ای کم و بیش محسوس، و به نحوی خلاف عادت، از زبان می‌گذرد. ما به پرسش از تکنولوژی می‌پردازیم، و با این کار می‌خواهیم با آن نسبتی آزاد برقرار کنیم. این نسبت از آن حیث آزاد است که وجود بشری (یا دازاین) ما را به روی ماهیت تکنولوژی (Wesen der Technik) می‌گشاید. اگر بتوانیم با این ماهیت وارد گفتگو شویم، قادر خواهیم بود امر تکنولوژیک (das Technische) را در حدود و ثغور خودش تجربه کنیم.

تکنولوژی با ماهیت تکنولوژی معادل نیست. وقتی ما در جستجوی ماهیت درخت هستیم، باید دریابیم که آنچه در هر درختی، همچون درخت، حضور همه‌جانبه دارد، خود درختی نیست که در میان دیگر درختان یافت شود.

به همین منوال، ماهیت تکنولوژی هم به هیچ‌وجه امری تکنولوژیک نیست. بنابراین، مادام

که صرفاً به امر تکنولوژیک می‌اندیشیم و به آن دامن می‌زنیم، با آن کنار می‌آییم یا از آن طفره می‌رویم، هرگز نخواهیم توانست نسبت خود را با ماهیت تکنولوژی تجربه کنیم. چه آن را با شوق و ذوق بپذیریم و چه آن را طرد کنیم، همواره اسیر و دربند تکنولوژی خواهیم ماند. اما اگر تکنولوژی را امری خنثی تلقی کنیم، به بدترین صورت تسلیم آن خواهیم شد؛ زیرا چنین تصویری از تکنولوژی، که امروزه به خصوص مورد ستایش است، چشم ما را به کلی بر ماهیت تکنولوژی می‌بندد.

بنا بر نظر قدما، ماهیت یک شیء عبارت است از اینکه آن شیء چیست. وقتی به پرسش از تکنولوژی می‌پردازیم، در واقع می‌پرسیم که آن چیست. هر دو پاسخی را که به این پرسش داده می‌شود همه می‌دانند. یکی می‌گوید: تکنولوژی وسیله‌ای است برای هدفی. دیگری می‌گوید: تکنولوژی یک فعالیت انسانی است. این دو تعریف تکنولوژی به یکدیگر تعلق دارند. زیرا وضع هدف و تأمین و کاربرد وسائل مناسب برای رسیدن به آن، فعالیتی انسانی است. ساخت و کاربرد افزار، ابزار و ماشین، خود اشیای ساخته شده و به کار برده شده، و هدف‌ها و نیازهایی که برآورده می‌کنند، همگی به آنچه تکنولوژی است تعلق دارند. تکنولوژی مجموعه همین عوامل است. اصلاً خود تکنولوژی یک آلت است - به زبان لاتین، یک instrumentum است.

بنابراین می‌توان تصور رایج از تکنولوژی را، که بنا بر آن تکنولوژی وسیله و فعالیتی انسانی است، تعریف ابزاری و انسان‌مدار تکنولوژی خواند.

چه کسی منکر درستی و صحت این تعریف خواهد بود؟ وقتی از تکنولوژی سخن می‌گوییم، آنچه در برابر دیدگان خود مجسم می‌کنیم چیزی است که این تعریف با آن انطباق دارد. تعریف ابزاری تکنولوژی چنان صحیح و درست است که حتی در مورد تکنولوژی جدید هم صادق است، همان تکنولوژی که از جهات دیگر، و در مقایسه با تکنولوژی دست‌افزاری قدیم، آن را به دلایلی کم و بیش بر حق، چیزی کاملاً متفاوت و در نتیجه جدید می‌دانیم. حتی نیروگاه برق هم با آن توربین‌ها و مولدهایش، وسیله‌ای است که انسان‌ها برای هدفی که خود معین کرده‌اند ساخته‌اند. حتی هواپیماهای جت و دستگاه‌های الکترونیک نیز وسائل هستند برای اهدافی. طبعاً ایستگاه رادار به مراتب پیچیده‌تر از هواکش است. ساخت یک دستگاه الکترونیک نیز مستلزم گره خوردن فرآیندهای گوناگون تولید تکنیکی - صنعتی است. و طبعاً یک کارگاه چوب‌بری در دره‌ای دورافتاده در جنگل سیاه در مقایسه با نیروگاه آبی رودخانه راین

وسیله‌ای ابتدایی است.

به هر حال، این گفته درست است که: حتی تکنولوژی جدید هم وسیله‌ای است برای رسیدن به هدفی. به همین دلیل، تصور ابزاری از تکنولوژی شرط هرگونه تلاش برای برقراری نسبت درست انسان با تکنولوژی است. همه چیز به این بسته است که تکنولوژی را به عنوان یک وسیله، به نحوی مناسب به کار بندیم. به قول معروف، تلاش می‌کنیم تا تکنولوژی را «از لحاظ فکری دست‌آموز خود کنیم» و بر آن مسلط شویم. هر چه مهار تکنولوژی بیشتر از دست بیرون می‌رود، این میل به تسلط نیز شدیدتر می‌شود.

ولی اکنون فرض کنید که تکنولوژی وسیلهٔ صرف نباشد. در آن صورت، نسبت تکنولوژی با میل تسلط بر آن چه خواهد بود؟ اما مگر نگفتیم که تعریف ابزاری تکنولوژی تعریفی صحیح است؟ چرا. ولی به هنگام بررسی موضوعی معین، امر صحیح (das Richtige) [یا درست]، همیشه اموری مربوط به آن موضوع را مشخص می‌کند. لیکن این تشخیص برای آنکه صحیح باشد، نیازی ندارد که از ماهیت موضوع مورد بررسی پرده برگیرد. اما حقیقت یا امر حقیقی (das Wahre) فقط وقتی رخ می‌نماید که چنین کشف حجابی (Enthüllen, uncovering) رخ دهد. به همین دلیل آنچه صرفاً امری صحیح است هنوز امری حقیقی نیست. فقط امر حقیقی است که ما را با ماهیت موضوع موردنظر در نسبتی آزاد قرار می‌دهد. بدین ترتیب تعریف ابزاری و صحیح تکنولوژی هنوز ماهیت آن را برای ما آشکار نمی‌کند. برای آنکه به این مقصود رسیم یا دست‌کم به آن نزدیک شویم، باید از طریق امر صحیح به جستجوی امر حقیقی بپردازیم. باید پرسیم: خود امر ابزاری چیست؟ اموری چون وسیله و هدف به کجا تعلق دارند؟ وسیله امری است که با آن سبب چیزی می‌شویم و در نتیجه به آن دست می‌یابیم. هر آنچه معلولی در پی دارد، علت خوانده می‌شود. اما علت فقط آن نیست که موجب چیز دیگری است. بلکه هدفی هم که نوع وسیله را تعیین می‌کند، علت به شمار می‌آید. هر جا هدفی دنبال شود و وسیله‌ای به کار رود، هر جا که امر ابزاری حاکم باشد، علیت هم حاکم است.

فلسفه قرن‌هاست تعلیم می‌دهد که علت بر چهار نوع است: (۱) علت مادی (causa materialis)، یعنی ماده‌ای که از آن، برای مثال، جامی نقره‌ای می‌سازیم؛ (۲) علت صوری (causa formalis)، یعنی صورت یا شکلی که ماده به آن درمی‌آید؛ (۳) علت غایی (causa finalis)، هدف [یا غایت]، برای مثال، مناسب قربانی که صورت و مادهٔ جام موردنیاز

را تعیین می‌کند؛ (۴) علت فاعلی (*causa efficiens*)، که خود معلول، یعنی جام واقعی ساخته‌شده را پدید می‌آورد و در این مورد همان نقره‌ساز است. [به این ترتیب]، اینکه تکنولوژی - به عنوان وسیله - چیست، هنگامی مکشوف می‌شود که امر ابزاری را به علل اربعه تأویل کنیم.

اما اگر خود علیّت، از حیث اینکه چه هست، در تاریکی پنهان باشد، چه رخ می‌دهد؟ در حقیقت، قرن‌هاست وانمود می‌کنیم نظریه علل اربعه حقیقتی است به روشنی روز که از آسمان افتاده است. ولی شاید دیگر وقتش رسیده باشد که بپرسیم: چرا فقط چهار نوع علت وجود دارد؟ اصلاً معنای واقعی «علت» در ارتباط با انواع چهارگانه مذکور چیست؟ منشأ خصلت علی این چهار علت چیست که به آنها تا به این حد وحدت بخشیده است که به یکدیگر تعلق داشته باشند؟

مادامی که به این پرسش‌ها نپرداخته‌ایم، علیّت، و همراه با آن امر ابزاری، و همراه با این یک، تعریف متعارف تکنولوژی ناروشن و بی‌اساس خواهد ماند.

مدت‌هاست که علت را همچون امری سبب‌شونده (*das Bewirkende*) تصور کرده‌ایم. در اینجا، سبب شدن یعنی رسیدن به هدف و کسب نتیجه. علت فاعلی، که فقط یکی از علت‌های چهارگانه است، معیار انواع علیّت به شمار می‌آید. حتی دامنه این امر به اندازه‌ای گسترش یافته است که علت غایی (*causa finalis*)، غایت‌مندی، را دیگر اصلاً علیّت محسوب نمی‌کنیم. *casus, causa* به فعل *cadere* یعنی افتادن، تعلق دارد و به معنای آن چیزی است که سبب می‌شود تا چیزی چنین و چنان از آب درآید. نظریه علل اربعه به ارسطو بازمی‌گردد. اما هر آنچه متفکران اعصار بعد تحت مفهوم و عنوان «علیت» در قلمرو تفکر یونانی جستجو کرده‌اند، از دید تفکر یونانی و در قلمرو آن، هیچ ارتباطی با کاری کردن یا سبب شدن ندارد. آنچه ما علت می‌نامیم، و رومیان *causa* می‌نامیدند، یونانیان آیتون (*aition*) می‌خواندند، یعنی چیزی که چیز دیگری به آن مدیون است. علل اربعه شکل‌های انحاء مدیون بودن به چیزی [یا مسئول چیزی بودن] هستند، انحایی که به یکدیگر تعلق دارند. این مطلب را می‌توان به کمک مثال زیر روشن کرد.

نقره آن است که جام نقره‌ای از آن ساخته شده است و به عنوان ماده یا هیولی (*hylē*) یکی از مسئولین جام به شمار می‌آید. یعنی آنکه این جام به نقره به عنوان عنصر سازنده آن مدیون

است. اما این ظرف مناسک قربانی فقط به نقره مدیون نیست. به عنوان جام، آن چیزی که به نقره مدیون است به [صورت یا] شکل جام ظهور می‌کند و نه به شکل گل سینه یا حلقه. در نتیجه این ظرف مقدس در عین حال به هیأت [یا شکل] (eidos) جامی خود نیز مدیون است. نقره‌ای که شکل جام را به خود گرفته و هیأتی که نقره در آن ظهور کرده است، هر یک به شیوه خود، جزو مسئولین ظرف مقدس به شمار می‌آیند.

ولی هنوز مورد سومی از مدیون بودن به‌جا مانده که از همه مهم‌تر است. و این همان است که از قبل، جام مزبور را به قلمرو تقدیس و برکت مربوط و محدود می‌کند. از این طریق، حدود آن به عنوان ظرفی مقدس تعیین می‌شود. این امر تحدیدکننده (das Umgrenzende)، آن چیز را سرحدبندی می‌کند. خود چیز در این حدود نمی‌ماند، بلکه از درون این حدود همان چیزی می‌شود که بعد از تولید خواهد بود. آنچه حدود و ثغور را معین می‌سازد، آنچه تکمیل می‌کند، به معنایی که بیان شد، به یونانی تلوس (telos) خوانده می‌شود، که غالباً به «هدف» (Ziel) و «غایت» (Zweck) ترجمه می‌گردد، و در نتیجه سوء تعبیر می‌شود. تلوس مسئول آن چیزهایی است که به عنوان ماده و به عنوان صورت، با هم مسئول ظرف مقدس هستند.\*

و بالاخره، چهارمین مسئول این ظرف مقدس ساخته شده که پیش‌روی ما آماده استفاده است، همان نقره‌ساز است؛ ولی البته نه به این دلیل که او با کار کردن، ظرف مقدس تمام شده را به عنوان نتیجه کار سبب می‌شود، او یک علت فاعلی نیست.

نظریه ارسطویی نه علتی را که این لفظ بر آن دلالت می‌کند می‌شناسد و نه آنکه لفظ یونانی دیگری را به کار می‌برد که نظیر آن به شمار آید.

نقره‌ساز با تأمل کردن، این سه نحوه مذکور مسئول بودن و مدیون بودن را گرد هم می‌آورد. تأمل کردن به زبان یونانی لگین (legein)، لوگوس (Logos) خوانده می‌شود. لگین در آپوفائینستای (apophainesthai) ریشه دارد، یعنی در به ظهور آوردن.

نقره‌ساز هم یکی از عوامل مسئول است، به این اعتبار که ظرف مقدس نخستین منشأ فرآوردن (Vorbringen) و بر پای ایستادن خود را از او می‌گیرد و از او دارد. سه نحوه مذکور

\* ارتباط بینانی واژه‌های response (پاسخ) و respons-ibility (مسئولیت) - و همچنین correspond - در ترجمه فارسی تا حدی از دست رفته است. هر چند در زبان ما نیز مسئول بودن یا پاسخگو بودن، اساساً به معنای وظیفه پاسخ دادن به سؤال است، و از این‌رو مفهوم ادای دین و مدیون ساختن را نیز در بر دارد.

مسئول بودن، هم از حیث «نفس» ظهور خود و هم از حیث «چگونگی» آن مدیون تأمل نقره‌ساز هستند، ظهوری که به تولید ظرف مقدس معطوف است.

به این ترتیب، در این ظرف مقدس پیش روی ما چهار نحوهٔ مدیون بودن حاکم است. آنها با یکدیگر فرق دارند ولی متعلق به یکدیگر هستند. اما چه امری، از همان ابتدا، عامل وحدت آنهاست؟ خود این هماوایی چهار نحوهٔ مسئول بودن در کجا نقش ایفا می‌کند؟ منشأ وحدت چهار علت چیست؟ اصلاً، اگر بخواهیم یونانی فکر کنیم، معنای این مسئول بودن و مدیون بودن چیست؟

امروزه ما معمولاً این مسئول بودن و مدیون بودن را یا به معنای اخلاقی به عنوان ارتکاب خطا تفسیر می‌کنیم یا آن را برحسب سبب شدن یا اثر گذاشتن تعبیر می‌کنیم. در هر دو صورت، راه رسیدن به معنای نخستین آنچه را که بعدها علیت خوانده شد، بر خود مسدود می‌کنیم. مادامی که این راه به روی ما باز نشده باشد نخواهیم توانست ماهیت واقعی امر ابزاری را که بر علیت استوار است دریابیم.

برای پرهیز از سوءتعبیر مذکور در مورد مسئول بودن و مدیون بودن، تلاش می‌کنیم تا چهار نحوهٔ مسئول بودن را برحسب آنچه آنها مسئولش هستند، روشن کنیم. بنابر مثال ما، آنها مسئول آماده بودن و دم دست بودن جام نقره‌ای همچون شیئی مقدس هستند. آماده و دم دست بودن (hypokeisthai) حضور یافتن امری حاضر را مشخص می‌کند. این چهار نحوهٔ مسئول بودن، امری را به ظهور می‌آورند و به آن امکان می‌دهند تا به قلمرو حضور درآید؛ و آن را در این قلمرو رها کرده، در راه رسیدن به حضور کامل قرارش می‌دهند. این کار، یعنی راهی کردن چیزی برای رسیدن به حضور، مشخصهٔ اصلی مسئول بودن است. تنها بدین مفهوم، یعنی به منزلهٔ به راه آوردن چیزی [یا رهاوردی] است که مسئول بودن نوعی به - ره - آوردن (occasioning, das Ver-an-Lassen) یا نوعی القا به پیش رفتن است. حال در پرتو آنچه یونانیان از مسئول بودن، از آیتیا (aitia) استنباط می‌کردند، ما نیز به فعل «ره - آوردن» معنای وسیعتری می‌بخشیم تا ماهیت علیت را، آن‌گونه که یونانیان آن را درک می‌کردند، بنامد. حال آن‌که، معنای متداول و محدود "occasion" [= فراهم کردن اسباب کار، سبب شدن] صرفاً عبارت است از (به راه) انداختن (to cause) و رها کردن، که در کل مبحث علیت نوعی علت ثانوی به شمار می‌آید.

اما این هماوایی چهار نحوهٔ ره - آوردن خود در کجا نقش دارد؟ آنها امکان می‌دهند تا آنچه حضور ندارد حضور یابد. به این ترتیب، آنها به اتفاق تحت نظارت نوعی «آوردن» قرار دارند، آوردنی که امر حاضر را به ظهور می‌آورد. افلاطون در یکی از عبارات رسالهٔ مهمانی (۲۰۵b) به ما می‌گوید که این آوردن چه نوع امری است: «هرگونه به - راه - آوردن آنچه از عدم حضور درمی‌گذرد و به سوی حضور یافتن پیش می‌رود، نوعی پوئیسس (*poiésis*) یا فرا - آوردن (*Her-vor-bringen*) است.»

بسیار مهم است که ما فرا - آوردن را به معنای کاملش درک کنیم و آن را همانند یونانیان استنباط کنیم. فرآوردن یا پوئیسس فقط به تولید دست‌افزاری یا به ظهور آوردن و به تصویر درآوردن هنری و شعری اطلاق نمی‌شود. بلکه فوزیس (*physis*)، یعنی از - خود - بر - آمدن هم، نوعی فرآوردن یا پوئیسس است. در حقیقت، فوزیس همان پوئیسس به والاترین مفهوم کلمه است. زیرا آنچه به اعتبار فوزیس حضور می‌یابد خصوصیت شکوفایی را در خود (*en heautoi*) دارد. خصوصیتی که به نفس فرآوردن تعلق دارد، مانند غنچه‌ای که می‌شکفتد. در حالی که، فرا - آوردهٔ دست‌افزاری و هنری، برای مثال، همان جام نقره‌ای، شکوفایی فرا آوردن را نه در خود بلکه در دیگری (*en alloi*)، در صنعتگر یا هنرمند، دارد.

به این ترتیب، چهار نحوهٔ ره - آوردن، یا علل اربعه، در فرا آوردن نقش دارند. موجودات نامی طبیعت و ساخته‌های صنعتگر، هر دو، هر زمان از همین طریق ظهور می‌یابند.

اما خود فرا آوردن چگونه به وقوع می‌پیوندد - چه در طبیعت چه در صنعت دستی و هنر؟ خود فرا آوردن چیست که در آن این چهار نحوهٔ ره - آوردن نقش دارند؟ القا مربوط می‌شود به حضور آنچه توسط فرا آوردن هر زمان به ظهور می‌آید. فرا آوردن آنچه را مستور است به عدم استتار می‌آورد. فرا آوردن فقط وقتی به وقوع می‌پیوندد که امری مستور، نامستور شده به ظهور درآید. این درآمدن در قلمرویی واقع می‌شود و در جریان است که ما کشف حجاب (*Entbergen*) می‌نامیم. یونانیان لفظ آلتیا (*aletheia*) را برای آن به کار می‌برند. رومیان آن را به ورتیناس (*veritas*) ترجمه می‌کنند. ما می‌گوییم «حقیقت» یا «صدق» (*"truth"* , *"Wahrheit"*) و منظورمان از آن معمولاً درستی (یا صحت) تصوراتمان (*representation*) است.

ولی ما کجا به بیراهه رفتیم؟ ما به پرسش از تکنولوژی پرداختیم، اما اکنون به آلتیا، به کشف حجاب، به انکشاف رسیده‌ایم. ولی ماهیت تکنولوژی چه ربطی به انکشاف دارد؟ پاسخ: ربطی

تمام. چون هر فرا آوردنی در انکشاف ریشه دارد. اما فرا آوردن، چهار نحوهٔ ره - آوردن - یا علیت - را در خود گرد می آورد و آنها را تحت نظارت می گیرد. هدف و وسیله نیز به قلمرو آن تعلق دارند، و همچنین امر ابزاری. امر ابزاری خصوصیت اساسی تکنولوژی تلقی می شود. اگر گام به گام بپرسیم تکنولوژی - وقتی به عنوان وسیله متصور شد - واقعاً چیست، آن گاه عاقبت به انکشاف، به کشف حجاب، خواهیم رسید. امکان هرگونه سازندگی مولد [یا ساخت هرگونه فراورده] در انکشاف ریشه دارد.

بنابراین، تکنولوژی یک وسیلهٔ صرف نیست. تکنولوژی نحوی انکشاف است. چنانچه به این امر توجه کنیم، قلمرو کاملاً متفاوتی در مورد ماهیت تکنولوژی به روی ما گشوده خواهد شد. این قلمرو، ساحت انکشاف است: ساحت حقیقت.

این چشم انداز عجیب به نظر می آید. کاملاً. در حقیقت باید هم چنین باشد تا شاید دوام و ابرام آن بالاخره ما را وادارد تا این پرسش ساده را جدی تلقی کنیم که: نام «تکنولوژی» چه چیزی را بیان می کند؟ منشاء این کلمه زبان یونانی است. تکنیکون (*technikon*) عبارت است از امری که به تیخنه (*techné*) تعلق دارد. در مورد معنی این کلمه، دو نکته را باید مورد توجه قرار دهیم: نخست آن که تیخنه نه تنها نام کار و مهارت صنعتگر است، بلکه افزون بر این نامی است برای مهارت های فکری و هنرهای زیبا. تیخنه به فرا - آوردن تعلق دارد، به پوئیسیس؛ تیخنه امری شاعرانه (پوئیتیک) است.

نکتهٔ دومی که در مورد کلمهٔ تیخنه باید مورد توجه قرار دهیم، از این هم مهم تر است. کلمهٔ تیخنه از ابتدا تا زمان افلاطون با کلمهٔ اپیستمه (*episteme*) مرتبط بود. هر دو کلمه بر شناختن به معنای وسیع کلمه دلالت می کنند، و به معنای زیر و زبر چیزی را دانستن، به چیزی معرفت داشتن، هستند. چنین معرفتی امری گرهگشاست و به عنوان امری گرهگشا نوعی انکشاف است. ارسطو در یکی از بحث های بسیار مهمش (اخلاق نیکوماخس، کتاب ششم، فصل سوم و چهارم) میان اپیستمه و تیخنه تمایز قائل می شود، و در واقع این تمایز را بر آنچه توسط آنها منکشف می شود و نحوهٔ این انکشاف استوار می سازد. تیخنه، نحوی آلتوئین (*aletheuein*) است. تیخنه از امری کشف حجاب می کند که خود را فرا - نمی آورد و هنوز فراروی ما قرار ندارد، چیزی که گاهی چنین و گاهی چنان می نماید و گاهی چنین و گاهی چنان می شود. کسی که خانه ای یا زورقی یا جامی نقره ای می سازد، بر مبنای مقتضیات چهار نحوهٔ ره - آوردن، از امری که باید



فرا آورده شود (Her-vor-zu-bringende) کشف حجاب می‌کند. این کشف حجاب، این انکشاف، از قبل صورت و ماده زورق یا خانه را با چشمداشت به شکل نهایی محصول موردنظر، در آن شیء گرد می‌آورد. و بر این مبنا، نحوه ساخت آن را تعیین می‌کند. بنابراین، امری که در تخته تعیین‌کننده است، به هیچ وجه نه در ساخت و پرداخت و نه در کاربرد وسائل، بلکه در همین انکشاف نهفته است. به عنوان انکشاف، و نه به مثابه ساخت تولیدی است که تخته نوعی فرا آوردن به شمار می‌رود.

به این ترتیب، [می‌بینیم که] اشاره ما در مورد معنای کلمه تخته و اینکه یونانیان آن را چگونه تعریف می‌کردند ما را به همان قلمرویی رهنمون می‌سازد که با تعقیب پرسشمان از حقیقت امر ایزاری به رویمان گشوده شد.

تکنولوژی یک نحو انکشاف است. تکنولوژی در قلمرویی حضور می‌یابد که انکشاف و عدم استتار در آن رخ دهد، قلمرویی که آلتیا، حقیقت، در آن رخ می‌نماید.

ممکن است به این تعریف از قلمرو ماهوی تکنولوژی ایراد بگیرند که این تعریف در واقع برای تفکر یونانی صادق است و حداکثر در مورد تکنولوژی دست‌افزای صدق می‌کند، اما اصلاً در مورد تکنولوژی جدید مبتنی بر نیروی ماشینی صادق نیست. و در حقیقت فقط همین نوع اخیر است که ما را نگران کرده و محرک ما در پرداختن به پرسش از تکنولوژی به معنی اخص کلمه بوده است. می‌گویند تکنولوژی جدید به طور قیاس‌ناپذیری با همه تکنولوژی‌های قدیم تفاوت دارد، چون بر فیزیک جدید همچون علمی دقیقه استوار است. در حالی که اکنون به گونه روشن‌تری معلوم شده که عکس آن هم صادق است. فیزیک جدید به عنوان علمی آزمایشگاهی به دستگاه‌های تکنیکی و به پیشرفت در ساخت این دستگاه‌ها متکی است. بیان این رابطه متقابل میان تکنولوژی و فیزیک امری صحیح است. ولی این امر صرفاً بیان تاریخ‌نگارانه واقعیات است و هیچ مطلبی در مورد اساس این رابطه متقابل بیان نمی‌کند. در حقیقت پرسش اساسی و تعیین‌کننده به جای خود می‌ماند: ماهیت تکنولوژی جدید چیست که بر آن می‌شود تا علوم دقیقه را به کار بندد؟

تکنولوژی جدید چیست؟ آن هم نوعی انکشاف است. [اما] جنبه نو تکنولوژی جدید تنها پس از آنکه توجه‌مان را به این خصلت اساسی آن معطوف کردیم خود را بر ما آشکار می‌سازد. [با وجود این]، انکشافی که در تکنولوژی جدید حاکم است، خود را در فرا آوردن به معنای

پوئیسس متحقق نمی‌سازد. انکشاف حاکم در تکنولوژی جدید نوعی تعرض (Herausfordern) است، تعرضی که طبیعت را در برابر این انتظار بیجا قرار می‌دهد که تأمین‌کننده انرژی باشد تا بتوان انرژی را از آن حیث که انرژی است، از دل طبیعت استخراج و ذخیره کرد. اما مگر این امر در مورد آسیای بادی قدیم صادق نیست؟ خیر. پره‌های آن البته با باد می‌چرخند، آنها کاملاً به امید وزش باد واگذاشته می‌شوند. ولی آسیای بادی انرژی جریان هوا را حبس نمی‌کند تا آن را ذخیره سازد.

حال آن‌که در استخراج زغال‌سنگ و سنگ آهن، قطعه زمین محل معدن مورد تعرض قرار می‌گیرد. زمین (Erdreich) خود را اکنون همچون معدن زغال‌سنگ، و خاک خود را همچون انبار سنگ آهن منکشف می‌کند. مزرعه‌ای که قبلاً کشاورز آن را کشت می‌کرد و به نظم درمی‌آورد اکنون به گونه دیگری ظهور می‌کند، چون قبلاً کشت کردن و به نظم درآوردن (bestellen) هنوز به معنای مراقبت کردن و نگهداری بود. کشاورز با کار خود متعرض زمین زراعی نمی‌شود. هنگام بذرباشی، کشاورز بذر را به دست قوای نامیه [طبیعت] می‌سپارد و بر رشد آن نظارت می‌کند. اما اکنون حتی کشت زمین زراعی هم گرفتار مفهوم کاملاً دیگری از به نظم درآوردن (Bestellen) شده است: به نظم درآوردن به مفهوم با طبیعت درافتادن. درافتادنی که خود به معنای تعرض به طبیعت است. کشاورزی اکنون چیزی جز صنعت ماشینی غذاسازی نیست. اکنون هوا مورد تعرض قرار می‌گیرد تا نیتروژن خود را عرضه کند، زمین مورد تعرض قرار می‌گیرد تا مواد معدنی خود را عرضه کند، مواد معدنی هم، برای مثال، به عنوان منبع اورانیوم مورد تعرض واقع می‌شود، و اورانیوم هم به عنوان منبع انرژی اتمی، همان انرژی که ممکن است برای انهدام یا مصارف مسالمت‌آمیز از آن بهره‌برداری شود.

این درافتادن، که به انواع انرژی طبیعت تعرض می‌کند، نوعی اکتشاف است، آنهم به دو معنا. از یک سو، اکتشاف است زیرا انرژی را حبس و عرضه می‌کند. لیکن این اکتشاف از همان ابتدا اصرار به پیشبرد امری دیگر دارد، یعنی آنکه جهت آن معطوف است به حداکثر بازدهی با حداقل هزینه. زغال‌سنگ استخراج شده از یک معدن برای این تولید نشده است که صرفاً در اینجا یا آنجا مهیا باشد. این زغال‌سنگ انبار می‌شود؛ یعنی آماده است تا به محض ضرورت، گرمای خورشیدی ذخیره شده در خود را تسلیم کند. به گرمای خورشید به سبب حرارتش تعرض می‌شود تا بخار لازم را تأمین کند، بخاری که فشارش چرخ دنده را می‌گرداند و از این طریق

کارخانه را به راه می‌اندازد.

نیروگاه آبی بر سر راه جریان رودخانهٔ راین قرار داده شده است، و راین را وامی‌دارد تا فشار آب را تأمین کند، تا آن نیز به نوبهٔ خود توربین‌های نیروگاه را بچرخاند. خود این چرخش ماشین‌هایی را به راه می‌اندازد که نیرویشان جریان برق را جاری می‌کند، جریانی که برای توزیعش نیروگاهی مرکزی با شبکه‌های سیمی تأسیس شده است. در چارچوب این روندهای مرتبط با هم، جهت استفادهٔ منظم از انرژی برق، خود رودخانهٔ راین هم به عنوان عاملی تحت فرمان (etwas Bestelltes) ظهور می‌کند. نحوهٔ تعبیهٔ نیروگاه آبی بر رودخانه راین، مثل پل چوبی که صدها سال دو طرف ساحل را به هم متصل می‌کرد، نیست. درست به عکس، رودخانه، با سدبندی، در نیروگاه ادغام می‌شود. اکنون ماهیت رودخانه از ماهیت نیروگاه سرچشمه می‌گیرد، اکنون رودخانه تأمین‌کنندهٔ فشار آب است. برای آنکه از سلطهٔ این موجود هیولوش (Ungeheure) تصویری هر اندازه اندک پیدا کنیم، کافی است یک لحظه توجه خود را به تقابل میان دو عنوان زیر معطوف سازیم: «راین» (Der Rhine) به عنوان آنچه در نیروگاه یا اثر فنی (Kraftwerk) تعبیه شده است، و «راین» به عنوان آنچه در اثر هنری (Kunstwerk) هولدرلین، در نیایشی با همین نام، بیان می‌شود. ممکن است پاسخ داده شود: اما راین، همچنان رودخانه‌ای در چشم‌انداز طبیعت است. شاید چنین باشد، ولی چگونه؟ فقط به صورت شیء حاضر و آماده‌ای که صنعت توریسم برای دیدار کاروان توریستی عرضه می‌کند.

انکشافی که بر سراسر تکنولوژی جدید حاکم است، خصلت درافتادن، به معنای تعرض، را دارد. تعرض به این صورت به وقوع می‌پیوندد که انرژی نهفته در طبیعت انکشاف و حبس می‌شود، و حاصل این روند، تغییر شکل می‌یابد، و این امر تغییر شکل یافته انبار می‌شود، و آنچه انبار شده است از نو توزیع می‌شود، و آنچه توزیع شده است، از مداری به مدار دیگر جریان می‌یابد. انکشاف و حبس کردن، تغییر شکل دادن، انبار کردن، توزیع کردن، و تغییر مدار، همگی انحاء انکشاف هستند. اما این انکشاف هیچ‌گاه امری صرفاً پایان‌یافته نیست. ولی عاقبتش هم امری نامعین نیست. انکشاف با تنظیم جهت مسیرهای چندگانهٔ به هم مرتبطش، خود را بر خود منکشف می‌کند. این تنظیم نیز به نوبهٔ خود در همه‌جا تضمین می‌شود. [تا جایی که] حتی تنظیم و تضمین به خصوصیات اصلی انکشاف تعرضی بدل می‌شوند.

اما عدم استتاری که خاص امر حاصل از این درافتادن تعرض‌آمیز است، از چه نوع است؟

همه‌جا، همه‌چیز در حال آماده‌باش است تا بلافاصله مهیا شود و هر زمان که لازم است از نو سفارش داده شود. آنچه به این نحو انضباط می‌یابد ثباتی منحصر به خود دارد. ما آن را ذخیره ایستا یا منبع ثابت (Bestand) می‌خوانیم. این اصطلاح نسبت به اصطلاح «موجودی انبار» (Vorrat) مطلبی بیشتر و امری اساسی‌تر را بیان می‌کند. اصطلاح «منبع ثابت» یا «ذخیره ثابت» اکنون شأن یک عنوان جامع را پیدا می‌کند. این اصطلاح در واقع بر نحوی دلالت دارد که از طریق آن، همه‌اموری که دستخوش انکشاف تعرض آمیز می‌شوند، حضور می‌یابند (onwest). آنچه به معنای ذخیره ثابت [یا ایستا] به حالت آماده‌باش به انتظار ایستاده است، دیگر به مفهوم شیء یا موضوع (object) در برابر ما نایستاده است.

اما هواپیمایی که روی باند فرودگاه ایستاده قطعاً یک شیء است. به یقین. می‌توانیم ماشین را بدین شکل متصور شویم. اما در این صورت، ماشین خود را در پس آنچه هست و اینکه چگونه هست، پنهان می‌سازد. چنانچه از آن پرده برداریم، صرفاً به عنوان منبع ثابت روی باند ایستاده است، از آن حیث که موظف است امکان حمل و نقل را تأمین کند. برای این منظور، هواپیما باید از نظر کل ساخت خود، از نظر همه اجزای متشکله خود، آماده انجام وظیفه، یعنی آماده پرواز باشد. (در این جا شاید بجا می‌بود که تعریف هگل از ماشین یا دستگاه به عنوان ابزاری خودآیین (autonomous) مورد بحث قرار می‌گرفت. این تعریف چنانچه در مورد دست‌افزار صنعتگر به کار برده شود تعریفی صحیح است. لیکن چنانچه این تعریف در مورد ماشین هم به کار برده شود [دیگر ماشین یا دستگاه به هیچ‌وجه بر مبنای ماهیت تکنولوژی، که به آن تعلق دارد، اندیشیده نشده است. اگر به آن برحسب منبع ثابت بنگریم، ماشین یا دستگاه [ابزاری] کاملاً غیر خودآیین به شمار می‌آید؛ زیرا ثبات (Stand) آن فقط از انضباط امر انضباط‌پذیر سرچشمه می‌گیرد.)

اینکه هر جا تلاش می‌کنیم تکنولوژی جدید را به عنوان انکشافی تعرض آمیز نشان دهیم، کلمات «درافتادن» (stellen)، «انضباط بخشیدن» (bestellen)، «منبع ثابت» (Bestand) هجوم می‌آورند و به نحوی خشک و یکنواخت، و در نتیجه ناخوش آیند، بر هم انباشته می‌شوند، دلیلش در امری نهفته است که اینک به زبان [آلمانی] می‌آید.

چه کسی این درافتادن تعرض آمیز را اجرا می‌کند، که از طریق آن آنچه امر واقع خواننده می‌شود همچون منبع ثابت منکشف می‌گردد؟ بدون شک، بشر. بشر تا چه حد از عهده چنین

انکشافی برمی آید؟ بشر بواقع می تواند فلان یا بهمان را به این یا آن نحو تصور کند، شکل دهد و اجرا کند. اما عدم استتاری که امر واقع در هر لحظه معین خود را در آن آشکار می کند یا پس می کشد، تحت اختیار بشر نیست. این حقیقت که امر واقع از زمان افلاطون تاکنون خود را در پرتو مثل (Ideas) نمایان کرده، ساخته و پرداخته افلاطون نبوده است. این متفکر فقط به امری پاسخ می داد که او را مخاطب قرار داده بود.

فقط به این اعتبار که بشر هم قبلاً به سهم خود به معارضه خوانده شده است تا از انرژی های طبیعت بهره برداری کند، چنین انکشاف منضبطی می تواند به وقوع پیوندد. اگر بشر به معارضه خوانده شده و موظف گردیده چنین کند، آنگاه آیا نحوه تعلق خود بشر به منبع ثابت اصیل تر از نحوه تعلق طبیعت بدان نیست؟ جنجال جاری بر سر [کمیت] منابع انسانی، تأمین بیمار برای یک کلینیک و غیره، همه در تأیید این امر سخن می گویند. جنگلبانی که در جنگل چوب های بریده را اندازه می گیرد، و بنا بر ظواهر امر درست مانند پدر بزرگ خود از همان راه های جنگلی گذر می کند، چه بداند چه نداند، امروزه مطیع انضباط و فرمان صنعت چوب است. او مطیع انضباط پذیری سلولز شده است، سلولزی که خود به سبب نیاز به کاغذ مورد تعرض قرار می گیرد تا به روزنامه ها و مجلات مصور عرضه شود. اما اینها هم به سهم خود به افکار عمومی عرضه می شوند تا مطالب چاپ شده به خورد مردم داده شود، تا از این طریق مجموعه ثابت و معینی از افکار عمومی به محض تقاضا ارائه شود. با وجود این، بشر درست به این سبب که نسبت به انرژی های طبیعت به طور اصیل تری به معارضه خوانده شده، یعنی در روند انضباط بخشی درگیر شده است، هرگز به یک منبع ثابت صرف تبدیل نمی شود. بشر از آنجا که تکنولوژی را به پیش می راند، در این انضباط به عنوان نحوی انکشاف شرکت می جوید. اما آن عدم استتاری که این انضباط در قالب آن شکوفا می شود، هیچگاه ساخته دست بشر نیست، درست همان طور که قلمرو رویارویی ذهن [سوژه] و عین [ابژه] که بشر به منزله ذهن از خلال آن عبور می کند، ساخته او نیست.

اگر این انکشاف امری صرفاً ساخته بشر نیست، کجا و چگونه به وقوع می پیوندد؟ [برای پاسخ به این پرسش] نیازی نیست جای دوری رویم. فقط کافی است که، بدون جانبداری، آنچه بشر را فراخوانده است، درک کنیم - فراخوانی چنان تعیین کننده که او در هر لحظه معین فقط به اعتبار فراخوانده شدنش، بشر محسوب می شود. هر جا بشر چشم و گوش خود را باز کند، دل

خود را بنگشاید، و خود را به دست اندیشیدن و تلاش کردن، ساختن و کار کردن، خواهش کردن و تشکر کردن، بسپارد، خود را همه جا در قلمرو امر نامستور خواهد یافت؛ و هر زمان که امر نامستور بشر را به انحاء انکشاف خاص او فراخواند، عدم استتار آن از قبل رخ داده است. وقتی بشر، به نجو خود، و از درون امر نامستور، از آنچه حضور می یابد کشف حجاب می کند، صرفاً به ندای عدم استتار پاسخ می دهد، حتی اگر پاسخ او در تعارض با آن باشد. بنابراین وقتی بشر به هنگام تحقیق و مشاهده، طبیعت را همچون قلمرو تصورات خود دنبال می کند، از قبل به نحوی از انکشاف فراخوانده شده است که او را به معارضه می طلبد تا با طبیعت به عنوان موضوع تحقیق روبه رو شود، حتی تا آنجا که این موضوع در فقدان موضوعیت [یا خصلت یکدست] منبع ثابت محو شود.

بنابراین تکنولوژی جدید به عنوان انکشافی که انضباط می بخشد، صرفاً ساخته و پرداخته آدمی نیست. به همین دلیل باید آن معارضه ای را که آدمی را فرامی خواند تا به امر واقع همچون منبع ثابت انضباط بخشد، به گونه ای درک کنیم که خود را آشکار می کند. این معارضه آدمی را در انضباط بخشیدن گرد می آورد. این گردآوری آدمیان را وامی دارد که امر واقع را همچون منبع ثابت انضباط بخشد.

آنچه از روز ازل کوه ها را به صورت رشته کوه می گستراند و از خلال به هم پیوستگی چند لایه آنها گذر می کند، همان امر گردآورنده ای است که ما *Gebirg* [یا سلسله جبال] می خوانیم. و آن امر اصیل گردآورنده ای که انواع و انحاء احساسات و انتظارات ما را تحقق می بخشد *Gemüt* [یا شمع] می خوانیم.

اکنون آن ندای متعرضی را نیز که آدمیان را گرد هم می آورد تا امر از خود کشف حجاب کننده را همچون منبع ثابت انضباط بخشد *Ge-stell* [گیشتل یا اسکلت بندی، چارچوب بندی، شبکه بندی] می خوانیم.

ما این کلمه را به جسارت به معنایی کاملاً نامرسوم به کار می بریم. کلمه گیشتل بنا بر کاربرد مرسوم به معنای نوعی وسیله است، برای مثال، یک قفسه کتاب. گیشتل همچنین نام دیگری برای استخوان بندی است. استفاده کنونی ما هم از لغت گیشتل به همان اندازه غریب و ناجور به نظر می آید، صرف نظر از مسئله سوء استفاده از کلمات زبانی جاافتاده و قوام یافته. چیزی غریب تر از این هم هست؟ یقیناً خیر. اما این غرابت یکی از رسوم قدیمی تفکر

است. و در حقیقت، متفکران دقیقاً هنگامی از این رسم پیروی می‌کنند که پای تفکر در باره والاترین امر در میان باشد. ما امروزیان در موقعیت ارزیابی اهمیت این جسارت افلاطون قرار نداریم که چرا او کلمه *ایدوس* (*eidōs*) را برای آنچه در هر چیز و همه چیز حضوری مستمر دارد، به کار برد. زیرا *ایدوس* در زبان روزمره به معنای شکل ظاهری شیء رویت‌پذیر در چشم سر ما بود. در حالی که افلاطون معنایی کاملاً غیرمتعارف از این لغت استنباط می‌کند: از آن می‌خواهد چیزی را بنامد که دقیقاً با چشم سر قابل ادراک نیست و هرگز نخواهد بود. اما این امر غیرمتعارف حتی در اینجا هم خاتمه نمی‌پذیرد. زیرا *ایده* (*idea*) یا مثال فقط صورت حسی شیء قابل رویت را نمی‌نامد. ایده [صورت، مثال] همان چیزی است که ماهیت امور مسموع، ملموس و محسوس یا هر چیزی را که به نحوی از انحاء در دسترس است، تشکیل می‌دهد و می‌نامد. در مقایسه با آنچه افلاطون در این مورد و موارد دیگر به عهده زبان و تفکر می‌گذارد، جسارت ما که گشتل را به عنوان نامی برای ماهیت تکنولوژی جدید به کار بریم، تقریباً بی‌ضرر است. اما این کاربرد زبانی که اکنون ضرورت یافته، هنوز امری ثقیل است و شاید سوء تعبیر شود.

گشتل به معنای آن امر گردآورنده تعرض آمیزی است که انسان را مخاطب قرار می‌دهد، و به معارضه می‌خواند، تا امر واقع را به نحوی منضبط به منزله منبع ثابت منکشف کند. گشتل عبارت است از نحوی انکشاف که بر ماهیت تکنولوژی جدید استیلا دارد و خود به هیچ وجه امری تکنولوژیک نیست. در عوض آنچه به امر تکنولوژیک تعلق دارد عبارت است از همه آنچه ما به عنوان اجزای ساده هر دستگاه می‌شناسیم، نظیر اهرم، پیستون و غیره. لیکن خود دستگاه، به علاوه کلیه اجزای مذکور، به قلمرو فعالیت تکنولوژیک تعلق دارند. چنین فعالیتی همواره فقط پاسخی است به معارضه جویی گشتل، ولی هرگز نه خود گشتل است و نه مسبب آن.

مصدر *Stellen* [درافتادن] که ریشه لفظ *Ge-stell* است، فقط به معنای تعرض نیست. بلکه در عین حال باید معنای دیگر *Stellen* را هم حفظ کند، یعنی معنایی که ریشه *Her-stellen* [تولید کردن] و *Dar-stellen* [عرضه کردن، نمایاندن] را تشکیل می‌دهد، و در مقام پویشیس امکان می‌دهد تا آنچه حضور می‌یابد نامستور شود. این تولیدی که [فراورده را] فرا می‌آورد - برای مثال، برپا کردن مجسمه‌ای در صحن یک معبد - و انضباط تعرض آمیزی که موضوع بحث ماست در واقع اساساً با یکدیگر فرق دارند، ولی در عین حال از نظر ماهوی با یکدیگر خوشیاوندند. هر دو، نحوی از انکشاف، نحوی از آلیتیا (*aletheia*) هستند. در گشتل آن عدم

استتاری رخ می‌دهد که در انطباق با آن، تکنولوژی جدید با کار خود امر واقع را همچون منبع ثابت منکشف می‌کند. بنابراین، این کار نه صرفاً فعالیتی انسانی است و نه اینکه وسیله‌ای صرف در قالب آن فعالیت. پس، امر صرفاً ابزاری، یعنی تعریف صرفاً انسان‌مدار تکنولوژی علی‌الاصول بی‌اعتبار است؛ [و این تعریف] به صرف توسل به توضیحات متافیزیکی و مذهبی مؤید آن اصلاح‌پذیر نیست.

با وجود این، حقیقت امر آن است که بشر در عصر تکنولوژیک، به نحو چشمگیری، به انکشاف فراخوانده شده است. این انکشاف، در درجه اول، به طبیعت معطوف است، طبیعت به عنوان ذخیره یا منبع ثابت انرژی. از اینرو، این نگرش و رفتار انضباط‌دهنده بشر نخست با پیدایش علوم دقیقه جدید آشکار می‌شود. [علم جدید]، با نحوه تفکر خود، طبیعت را به عنوان شبکه‌ای از نیروهای محاسبه‌پذیر دنبال و محصور می‌کند. آزمایشی بودن فیزیک جدید به این دلیل نیست که برای پرسش از طبیعت از دستگاه [یا وسائل آزمایشگاهی] استفاده می‌کند. درست به عکس، چون فیزیک، حتی در سطح نظریه محض، طبیعت را به گونه‌ای برپا می‌کند که خود را همچون شبکه‌ای از نیروهای پیشاپیش محاسبه‌پذیر عرضه کند، آزمایش‌های خود را هم در نتیجه به منظور طرح این پرسش تنظیم می‌کند که آیا، و چگونه، طبیعت، وقتی به این‌گونه برپا شد، خود را نشان می‌دهد.

اما مگر علوم طبیعی - ریاضی تقریباً دو قرن قبل از تکنولوژی جدید پدید نیامد. پس چگونه ممکن است در همان زمان توسط تکنولوژی جدید به پا گشته و به خدمت آن درآمده باشد؟ واقعیات به خلاف این گواه می‌دهند. تکنولوژی جدید، در واقع، از زمانی آغاز می‌شود که خود را بر علوم دقیقه استوار می‌کند. از لحاظ تقویمی و ترتب زمانی (historisch) این نظر صحیح است. اما از نظر تاریخی (geschichtlich)، به هیچ وجه حقیقت ندارد.

نظریه فیزیکی جدید طبیعت نخست راه را نه برای تکنولوژی بلکه برای ماهیت تکنولوژی جدید هموار می‌کند. زیرا این گردهم‌آوردن که آدمی را از طریق انضباط به انکشاف فرامی‌خواند، از قبل در خود فیزیک حاکم است. اما این گردهمایی هنوز به صورت آشکار در آن ظهور نمی‌کند. فیزیک جدید مبشر گشتل است، مبشری که منشأ آن هنوز ناشناخته است. ماهیت تکنولوژی جدید مدت‌هاست که پنهان است - حتی در آنجا که ماشین‌های صنعتی اختراع شده‌اند، در آنجا که تکنولوژی برق در اوج شکوفایی به سر می‌برد و تکنولوژی اتمی دیگر جا افتاده است.



هر آنچه حضور می‌یابد، و نه فقط ماهیت تکنولوژی جدید، خود را در همه جا تا آخرین لحظه در استتار نگاه می‌دارد. با وجود این، از نظر استیلائی که دارد، مقدّم بر همه امور است: اولین است. متفکران یونان کاملاً به این امر آگاه بودند و به همین دلیل می‌گفتند: آنچه در پیدایش و مسلط شدن امور [یا عناصر] مقدم است، برای ما آدمیان در آخر آشکار می‌شود. امر اولیه آغازین خود را در آخر به آدمیان نشان می‌دهد. اما در قلمرو تفکر تلاشی عظیم لازم است تا آنچه نخست و از بُن اندیشیده شده است، به نحوی باز هم بنیادی‌تر اندیشیده شود. این تلاش به هیچ وجه به معنای آرزویی عبث برای احیای گذشته نیست، بلکه همان آمادگی هوشیارانه‌ای است که به ما رخصت می‌دهد، پیش از دمیدن صبح از فراسیدن آن شگفت‌زده شویم.

از لحاظ تقویمی و تاریخنگارانه، آغاز علوم طبیعی جدید در قرن هفدهم است. در حالی که تکنولوژی استوار بر نیروهای ماشینی نخست در نیمه دوم قرن هجدهم پا می‌گیرد. اما، تکنولوژی جدید که از نظر تقویمی مؤخر است، به لحاظ ماهیتی که بر آن استیلا دارد، از نظر تاریخی مقدم است.

فیزیک جدید به‌طور فزاینده‌ای تسلیم این واقعیت شده است که نحوه تصورشن غامض و تجسم‌ناپذیر بماند. این تسلیم ناشی از تصمیم مجمعی از محققان نبوده، بلکه نتیجه استیلائی گشتل است که [آدمی را] به معارضة می‌خواند، معارضة‌ای که ایجاب می‌کند طبیعت همچون منبع ثابت انضباط‌پذیر باشد. به همین دلیل عقب‌نشینی فیزیک از آن نحوه تصور که تنها به اجسام می‌نگرد و تا همین اواخر تنها مدرک فیزیک بوده است، هرگز ممکن نیست به نفی این واقعیت بینجامد که طبیعت به عنوان نظامی از اطلاعات نظم می‌پذیرد و خود را به صورتی آشکار می‌کند که از طریق محاسبه تشخیص‌پذیرند. تمین یافتن چنین نظامی توسط علیتی صورت می‌گیرد که مفهوم آن یک بار دیگر تغییر کرده است. علت دیگر خصلت به -ره- آوردنی را که فرا می‌آورد، ندارد، حتی خصلت علت فاعلی (*causa efficiens*) را هم ندارد، چه رسد به خصلت علت صورتی (*causa formalis*). و طبعاً چنین به نظر می‌رسد که [مفهوم] علت تحلیل می‌رود و به گزارشی - مبتنی بر تعرض - از منابع ثابت بدل می‌گردد که باید به صورتی همزمان یا متوالی تضمین شود. حاصل این تحلیل رفتن علت تسلیم‌طلبی روزافزونی است که به نحو چشمگیری در سخنرانی هایزنبرگ مشهود است. (و. هایزنبرگ، «تصویر طبیعت در فیزیک امروزه، در: هنر در عصر تکنیک، مونیخ ۱۹۵۴، ص ۴۳ به بعد).

چون ماهیت تکنولوژی جدید برگشتل استوار است، پس این تکنولوژی باید علوم طبیعی دقیقه را به کار بندد. با این کار، این توهم فریبنده پدید می‌آید که تکنولوژی جدید فیزیک کاربردی است. این توهم تنها تا زمانی دوام می‌یابد که منشأ ماهیت علم جدید، و طبعاً ماهیت تکنولوژی جدید، از طریق پرسشگری به کفایت کشف نشده باشد.

ما به پرسش از تکنولوژی پرداختیم تا نسبت خود را با ماهیت آن روشن کنیم. ماهیت تکنولوژی جدید خود را در امری نشان می‌دهد که ما آن را گشتل می‌خوانیم. اما صرف اشاره به این امر هنوز به هیچ وجه به خود پرسش از تکنولوژی پاسخ نمی‌دهد، چون پاسخ دادن یعنی همخوانی داشتن با ماهیت امری که مورد پرسش قرار می‌گیرد.

اگر اکنون گام دیگری برداریم تا ببینیم گشتل خود به واقع چیست، به کجا می‌رسیم؟ گشتل به هیچ وجه امری تکنولوژیک یا امری ماشینی نیست. گشتل نحوی است که از طریق آن، امر واقع خود را همچون منبع ثابت منکشف می‌کند. باز می‌پرسیم: آیا این انکشاف جایی فراسوی فعل آدمی به وقوع می‌پیوندد؟ خیر. اما این انکشاف نه منحصرأ در بشر رخ می‌دهد و نه به طور قطعی به میانجی او انجام می‌پذیرد.

گشتل آن گرد هم آوردنی است که به درافتادن تعلق دارد، درافتادنی که آدمی را به معارضة می‌خواند و به او اختیار می‌دهد تا امر واقع را از طریق انضباط به منزله منبع ثابت منکشف کند. آدمی به عنوان کسی که به این گونه به معارضة خوانده شده است در قلمرو ماهوی گشتل قرار می‌گیرد. او هرگز نمی‌تواند فقط بعداً [یا از خارج] با گشتل نسبتی برقرار کند. به همین دلیل، این پرسش هم که ما چگونه باید نسبتی با ماهیت تکنولوژی برقرار کنیم، همیشه دیر مطرح می‌شود. اما هرگز دیر نیست که بپرسیم آیا ما خودمان را واقعاً همچون کسانی تجربه می‌کنیم که فعالیتشان در همه جا، چه خصوصی و چه عمومی، توسط گشتل برانگیخته شده است؟ به خصوص هرگز دیر نیست که بپرسیم آیا، و چگونه، خود را در امری دخالت می‌دهیم که در آن خود گشتل حضور می‌یابد؟

ماهیت تکنولوژی جدید، آدمیان را راهی انکشافی می‌کند تا از این طریق، امر واقع در همه جا به گونه‌ای کم و بیش روشن، به منبع ثابت تبدیل شود. راهی کردن

(Au feinen Weg bringen) به زبان [عامیانه] ما یعنی به سویی فرستادن، یا به امری حواله دادن (schicken). ما آن حواله گردهم آورنده‌ای را که آدمیان را راهی انکشاف می‌کند تقدیر (Geschick) می‌خوانیم. ماهیت کل تاریخ (Geschichte) نیز از درون همین تقدیر تعیین می‌شود. تاریخ نه صرفاً موضوع تاریخنگاری است و نه فقط تحقق فعل آدمی است. این فعل، نخست همچون امری مقدر به تاریخ تبدیل می‌شود. (مقایسه کنید با: م. هایدگر، درباره ماهیت حقیقت، ۱۹۳۰؛ چاپ اول ۱۹۴۳، ص ۱۶ به بعد.) و تنها هنگامی که تفکر و تصور عینیت‌بخش (objectifying representation) به تقدیر بدل می‌شود، امر تاریخی به عنوان موضوعی عینی در دسترس تاریخنگاری همچون یک علم قرار می‌گیرد، و بر همین اساس است که تصور رایج از یکی بودن امر تاریخی و امر تاریخنگارانه ممکن می‌شود.

گشتل، به عنوان معارضه‌ای که انضباط را برمی‌انگیزد، آدمی را به سوی نحوی از انکشاف حواله می‌دهد. گشتل حواله تقدیر است، مثل همه انحای انکشاف. فرا-آوردن یا پوئیسس نیز به همین معنا، نوعی تقدیر است.

عدم استتار آنچه هست همیشه به نحوی از انکشاف راه می‌برد. تقدیر انکشاف همیشه حاکم بر آدمی است. اما این تقدیر هرگز جبر سرنوشت نیست. چون آدمی هنگامی به راستی آزاد می‌شود که به قلمرو تقدیر تعلق داشته باشد و در نتیجه کسی شود که گوش فرا می‌دهد [و می‌شنود] و نه کسی که فقط گوش می‌سپارد [و اطاعت می‌کند].

ماهیت آزادی از نظر اصل و منشأ به اراده یا حتی جبر علی اراده آدمی ربطی ندارد. آزادی بر امر آزاد به معنای امری که بر آن پرتو افکنده شده، یعنی امری که از آن کشف حجاب شده است، نظارت دارد. آزادی نزدیک‌ترین و درونی‌ترین خویشاوندی را با وقوع انکشاف، یعنی با رخداد حقیقت، دارد. هر انکشافی متعلق به پناهگاه و استتاری است. اما آنچه آزاد می‌کند - راز - پنهان است و همیشه خود را استتار می‌کند. انکشاف از درون امر آزاد می‌آید، به درون امر آزاد می‌رود و آزاد می‌کند. آزادی امر آزاد نه ناشی از خودسری بی‌قید و بند است و نه ناشی از قید و بند قوانین صرف. آزادی آن است که استتار می‌کند، اما به نحوی که امور را به روشنایی می‌آورد؛ و در پرتوش آن حجابی تلالو می‌کند که رخداد ماهوی هر حقیقتی را پنهان می‌سازد؛ پرتویی که امکان می‌دهد تا حجاب همچون امر حاجب ظهور کند. آزادی، قلمرو تقدیری است که در هر لحظه معین انکشافی را راهی راه خود می‌کند.

ماهیت تکنولوژی جدید در گشتل نهفته است. گشتل به تقدیر انکشاف تعلق دارد. آنچه این جملات بیان می‌کنند با حرف‌هایی که غالباً در باره تکنولوژی می‌شنویم فرق دارد: اینکه تکنولوژی سرنوشت عصر ماست، و البته [در این‌گونه عبارات] منظور از «سرنوشت» چیزی نیست مگر ناگزیر بودن مسیری تغییرناپذیر.

ولی وقتی ماهیت تکنولوژی را در نظر می‌گیریم، آن‌گاه گشتل را همچون تقدیر انکشاف تجربه می‌کنیم. به این ترتیب از قبل در فضای باز تقدیر اقامت می‌گزینیم، تقدیری که به هیچ‌وجه ما را وانمی‌دارد تا با جبری تحمیق‌کننده، خود را کورکورانه به دست تکنولوژی بسپاریم، یا آن‌که سراسیمه علیه آن قیام کنیم و آن را به عنوان امری شیطانی لعن کنیم — که این هر دو یکی است. درست به عکس: وقتی ما خود را به صراحت در معرض ماهیت تکنولوژی قرار دهیم، به ناگهان خود را درگیر فراخوانی آزادی‌بخش می‌یابیم.

ماهیت تکنولوژی در گشتل نهفته است. استیلای آن به قلمرو تقدیر تعلق دارد. از آنجا که این تقدیر در هر لحظه‌ای معین آدمی را راهی انکشاف می‌کند، بشری که در این راه افتاده است دائماً به آستانه امکانی نزدیک می‌شود که فقط امری را که در انضباط منکشف شده است دنبال کند و به پیش راند، و همه معیارهای خویش را نیز از این امکان اخذ کند. اما بدین ترتیب، امکان دیگری منتفی می‌شود، این‌که چه‌بسا بشر می‌توانست بیشتر و زودتر و به‌گونه آغازین‌تری به ماهیت امر نامستور و عدم استتار آن راه یابد تا از این طریق ماهیت خود را همچون تعلق الزامی به انکشاف تجربه کند.

بشر، با قرار گرفتن میان این امکانات، از درون تقدیر در معرض خطر قرار می‌گیرد. تقدیر انکشاف به طور ذاتی، یعنی در همه وجوه خود و در نتیجه به طور ضروری، خطر است. قطع نظر از نحوه استیلای تقدیر انکشاف، عدم استتاری که در آن، هر چه هست، خود را در هر لحظه معین نشان می‌دهد، این خطر را در بر دارد که آدمی در مورد امر نامستور مرتکب خطا شود و آن را سوء تعبیر کند. به این ترتیب [ممکن است] هر آنچه حضور می‌یابد خود را در پرتو نسبتی علت و معلولی آشکار کنند. در این نحوه تفکر مبتنی بر بازنمایی امور (Vorstellen, representation) حتی خدا هم ممکن است همه جوانب قدسی و روحانی خود را، [یعنی] سر ناظر به فاصله خود را از دست بدهد. خدا می‌تواند در پرتو علت به یک علت، به یک علت فاعلی [محض] تقلیل یابد. در آن صورت او حتی در الهیات هم به خدای فلاسفه

تبدیل می‌شود، یعنی به خدای کسانی که امر مستور و نامستور را بر مبنای علیت صنع تعریف می‌کنند، بی‌آنکه منشأ ذاتی این علیت را در نظر گیرند.

به گونه‌ای مشابه، عدم استتاری هم که طبق آن، طبیعت خود را همچون مجموعه محاسبه‌پذیر اثر نیروها عرضه می‌کند، به واقع می‌تواند احکام [و نتایج] صحیحی به بار آورد؛ اما درست به خاطر همین موفقیت‌ها، این خطر هنوز باقی است که امر حقیقی در لابه‌لای این همه امور صحیح محو شود.

تقدیر انکشاف فی‌نفسه این یا آن خطر نیست، بلکه نفس خطر است.

لیکن، بزرگترین خطر آن است که تقدیر در قالب گشتل حاکم شود. این خطر خود را از دو نظر بر ما آشکار می‌کند. به مجردی که امر نامستور دیگر حتی به عنوان شیء هم برای بشر مطرح نباشد، بلکه منحصراً همچون منبع ثابت تلقی شود و بشر در درون این بی‌شیشی چیزی جز ناظم ذخیره ثابت نباشد، آدمی به لبه پرتگاه می‌رسد، یعنی در آستانه‌ای جایی که خود او هم باید فقط به عنوان منبع ثابت تلقی شود. در این میان، بشری که چنین به مخاطره افتاده است خود را متکبرانه در مقام خداوند زمین می‌ستاید. به این ترتیب، این توهم جا می‌افتد که هر آنچه بشر پیش‌روی خود می‌یابد فقط به این اعتبار وجود دارد که ساخته اوست. این توهم به نوبه خود سرابی نهایی را دامن می‌زند: گویی بشر همه‌جا فقط خودش را می‌بیند و بس. هاینریش به درستی متذکر شده است که برای بشر امروزی امر واقع باید هم چنین به نظر آید. (همان‌جا، ص ۶۰ به بعد.) ولی، در حقیقت، امروز بشر دیگر هیچ‌کجا خود را، یعنی ماهیت خویش را نمی‌بیند. بشر چنان قاطعانه در خدمت معارضه‌طلبی گشتل قرار گرفته است که دیگر گشتل را به عنوان خطاب درک نمی‌کند، و خود را هم دیگر مخاطب این خطاب نمی‌بیند و در نتیجه به هیچ‌وجه نمی‌تواند بشنود که او به چه اعتبار از درون ماهیتش به حضور آمده، یعنی در قلمرو فراخوان یا خطاب، تقرّر حضوری [ek-sistier] یا وجود [یا یافته است]، و به همین دلیل هرگز نمی‌تواند فقط خود را ببیند.

اما گشتل فقط بشر [و] نسبت او را با خود و با هر آن چه هست به مخاطره نمی‌اندازد. [گشتل] به عنوان تقدیر، آدمی را به انکشافی می‌راند که از نوع انضباط است. هر جا این انضباط مستولی است، امکان هر انکشاف دیگری هم سلب می‌شود. به خصوص اینکه گشتل انکشافی را استتار می‌کند که به منزله پوئیسیس، امکان می‌دهد تا امر حضور یابنده (Anwesende) به ظهور درآید. در مقایسه با این [نوع انکشاف]، درافتادن تعرض آمیزی [که مشخصه گشتل

است [ میان بشر و آنچه هست نسبتی برقرار می‌سازد که در آن واحد سرشار از تعارض و دقیقاً منضبط است. هر جا گشتل حاکم است، تنظیم و تأمین ذخیره ثابت مشخصه [ هرگونه ] انکشاف می‌شود. و تنظیم و تأمین [ ذخیره ثابت ] دیگر امکان نمی‌دهند تا حتی مشخصه اصلی دیگر انحاء انکشاف، همچون انکشاف آشکار شود.

به این ترتیب، گشتل تعرض آمیز نه تنها نحو سابق انکشاف، [ یعنی ] فرا آوردن، را استتار می‌کند، بلکه خود انکشاف من حیث انکشاف را هم استتار می‌کند و همراه با آن قلمرویی را، که در آن، عدم استتار، یعنی حقیقت، به وقع می‌پیوندد.

گشتل مانع تجلی (shining-forth) و استیلای حقیقت می‌شود. در نتیجه، تقدیری که به انضباط می‌آورد، بزرگترین خطر است. تکنولوژی خود خطرناک نیست. تکنولوژی امری شیطانی نیست؛ ولی ماهیت آن اسرارآمیز است. ماهیت تکنولوژی، به عنوان تقدیر انکشاف، خود خطر است. شاید معنای تحول یافته گشتل تا حدی مأنوس تر شود اگر گشتل را به مفهوم تقدیر (Geschick) و خطر (Gefahr) تصور کنیم.

آنچه بشر را تهدید می‌کند، در وهله نخست ماشین آلات و دستگاه‌های بالقوه مهلک تکنولوژی نیست. تهدید واقعی، دیگر اثر خود را بر ماهیت بشر گذاشته است. فرمانروایی گشتل بشر را مورد تهدیدی قرار داده است که [ به سبب آن ] امکان دارد او نتواند در مسیر انکشاف اصیل تری قرار گیرد و در نتیجه فراخوان حقیقت آغازین تری را تجربه کند.

بنابراین، آنجا که گشتل حاکم است، خطر به مفهوم دقیق خود وجود دارد.

« اما هر جا خطر است،

نیروی منجی نیز می‌بالد.»

[ هولدرلین، پاتموس ]

بیا بید به دقت در باره این سخنان هولدرلین تأمل کنیم. معنای «نجات دادن» چیست؟ معمولاً فکر می‌کنیم که معنای آن صرفاً این است که دست چیزی را که در معرض نابودی است بگیریم و از این طریق، برای آن، امکان بازگشت به راه سابق خود را تأمین کنیم. اما «نجات دادن» معنایی بیش از این دارد. «نجات دادن» یعنی بازفرستادن به اصل و ماهیت خود، تا از این طریق ماهیت برای نخستین بار به ظهور واقعی خود درآید. اگر ماهیت تکنولوژی، گشتل، نهایت خطر است و اگر سخنان هولدرلین حقیقتی را بیان می‌کند، آن‌گاه فرمانروایی گشتل نمی‌تواند فقط در ممانعت

از پرتوافکندن بر هر انکشافی، بر هر گونه ظهور حقیقت، خلاصه شود. بلکه، ماهیت تکنولوژی باید رویش نیروی منجی را در پناه خود حفظ کند. اما در این صورت آیا نگاهی تیز به آنچه گشتل به عنوان تقدیر انکشاف هست، نمی‌تواند بالندگی نیروی منجی را ظاهر سازد؟

به چه اعتبار نیروی منجی در آنجا می‌بالد که خطر هست؟ هر جا چیزی بی‌الد، همان‌جا ریشه می‌دواند، و از آنجا نیرو می‌گیرد. هر دو امر به نحوی پنهان و آرام و به موقع خود به وقوع می‌پیوندند. اما بنا بر سخنان شاعر، نباید به هیچ‌وجه انتظار داشته باشیم که نیروی منجی را بلافاصله و بدون آمادگی هر جا که خطر هست، بیابیم. بنابراین اکنون، قبل از آنکه پیش‌تر رویم، باید تأمل کنیم که چگونه نیروی منجی حتی در اینجا که نهایت خطر است - تحت استیلای گشتل - عمیقاً ریشه می‌دواند و رشد می‌کند. برای پرداختن به چنین تأملی، ضروری است که، به عنوان آخرین گام در راهمان، با چشمان بازتری به خطر بنگریم. از این‌رو، باید بار دیگر بپردازیم به پرسش از تکنولوژی. چون نیروی منجی، بنا بر آنچه گفته شد، در ماهیت تکنولوژی ریشه دارد و از آن نیرو می‌گیرد.

اما چگونه می‌شود نیروی منجی را در ماهیت تکنولوژی یافت، در حالی که هنوز در مورد این امر تأمل نکردیم که به کدام مفهوم از «ماهیت»، گشتل واقعاً ماهیت تکنولوژی است. تاکنون مقصود ما از کلمه «ماهیت» همان معنای متداول آن بوده است. در زبان رسمی فلسفه «ماهیت» عبارت است از آن چه یک چیز هست، یا به زبان لاتین کوئید (quid). کوئیدیتاس (quidditas)، یا چیستی، پاسخی است به پرسش از ماهیت. برای مثال، آن چه بر تمام انواع درختان - بلوط، غان، صنوبر، کاج - قابل حمل است خصلت واحد «درخت بودن» آنهاست. همه درختان واقعی و ممکن تحت همین جنس عام - [یا] «کلی» - قرار می‌گیرند. بنابراین، آیا ماهیت تکنولوژی - گشتل - نیز جنس عام همه امور تکنولوژیک است؟ اگر این امر صادق بود، آن‌گاه توربین بخار، دستگاه رادیو، شتابگر [اتمی]، هر کدام یک گشتل بود. ولی کلمه «گشتل» در اینجا به معنای ابزار، یا هر دستگاه دیگری نیست. به طریق اولی به معنای مفهوم کلی چنین دستگاه‌هایی هم نیست. ماشین و دستگاه و همچنین مسئول اطاق کنترل و مهندس دفتر طرح هیچ‌کدام از موارد و مصادیق گشتل نیستند. هر کدام از اینها، به عنوان قطعات، منابع موجود، یا مجری؛ به نحو درخور خود به گشتل تعلق دارد، ولی گشتل هرگز به مفهوم جنس عام، ماهیت تکنولوژی نیست. گشتل نحوی انکشاف است که خصلت تقدیر را دارد، یعنی نحوی که

به معارضه می‌خوانند. انکشافی هم که فرامی‌آورد - پوئیسس - یک چنین نحوی است (که خصلت تقدیر را دارد). اما این نحوها انواعی نیستند که اگر کنار یکدیگر چیده شوند تحت مفهوم انکشاف قرار گیرند. انکشاف، آن تقدیری است که به نحو غیرمنتظره و توضیح‌ناپذیری برای تفکر، به دو شق منقسم می‌شود: انکشافی که فرامی‌آورد و انکشافی که به معارضه می‌خواند و خود را به بشر منحصر می‌کند. آن انکشافی که به معارضه می‌خواند در فراآوردنی ریشه دارد که خود نوعی تقدیر است. ولی گشتل در عین حال، به نحوی که خاص تقدیر است، راه پوئیسس را سد می‌کند.

به این ترتیب، گشتل به عنوان تقدیر انکشاف در واقع ماهیت تکنولوژی است، ولی نه به مفهوم جنس و ذات (essentia). اگر به این امر توجه کنیم یا امری شگفت‌انگیز مواجه خواهیم شد: این خود تکنولوژی است که ما را ملزم می‌کند تا در مورد آنچه به طور معمول «ماهیت» (Wesen) می‌خوانیم به نحو دیگری بیندیشیم. اما به کدام نحو؟

وقتی می‌گوییم "Hauswesen" [هویت یا نهاد خانواده]، یا "Staatswesen" [هویت و یا نهاد دولت] منظور نظر ما یک جنس کلی نیست، بلکه نحوه‌ای است که از طریق آن خانواده و دولت قدرت خود را اعمال می‌کنند، خود را اداره می‌کنند، تحول پیدا می‌کنند و افول می‌یابند. یعنی همان نحوی که با آن «تحول و هستی» می‌یابند (wie sie wesen). یوهان پیتر هبل J.P. Hebel در شعری به نام «شبحی در خیابان کاندور»، که گوته بسیار شیفته آن بود، کلمه قدیمی "die Weserei" را به کار می‌برد. معنای آن «تالار انجمن شهر یا روستا» (Rathaus) است، به این معنی که در آنجا حیات اجتماعی گرد می‌آید و وجود روستایی نقشی مستمر می‌یابد، یعنی حضور پیدا می‌کند (west). حالت اسمی مذکور از فعل wesen مشتق می‌شود. فعل wesen همان فعل wahren [استمرار یافتن] است؛ نه تنها از نظر معنی، بلکه همچنین از نظر ساخت آوایی\*. اسقراط و افلاطون، در همان زمان خود، ماهیت (Wesen) هر چیز را، به عنوان امری که هست (als das Wesende) و ظهور می‌یابد، به مفهوم امری که استمرار دارد (das Währende)، تلقی می‌کنند. در حقیقت، آنان امری را که استمرار دارد به عنوان امری که دوام می‌یابد (das Fortwährende) (aei on) تلقی می‌کنند. اما آنان امری را که دوام می‌یابد در

\* wahren (به تلفظ آلمانی قدیمی و اشرافی: weren) حالت «استمراری» را تشکیل می‌داد که بر مبنای wesan ساخته شده بود و خود wesan هم از wesen مشتق می‌شد. مترجم فرانسه. ]



امری می‌یابند که خود را در برابر هر آنچه رخ می‌دهد به عنوان امر ثابت و پایدار (das Bleibende) سرسختانه حفظ می‌کند. و خود این امر ثابت را هم، آنان در صورت (eidos, idea)، برای نمونه، در مثال «خانه»، کشف می‌کنند.

هر چه از نوع خانه باشد خود را در مثال «خانه» نشان می‌دهد. در حالی که یکایک خانه‌های واقعی و ممکن مشتقات متغیر و موقت «مثال» هستند و در نتیجه به آنچه بی‌دوام است تعلق دارند.

اما هرگز نمی‌توان به هیچ‌وجه ثابت کرد که امر استمرار یابنده باید فقط و فقط بر آن چیزی استوار باشد که افلاطون (idea [صورت، مثال] و ارسطو *to ti en einai* [آنچه هر امر معینی همیشه بوده است] می‌نامد. یا آنچه در تفاسیر کاملاً متفاوت مابعدالطبیعه به ذات (essentia) تعبیر می‌شود.

هر آنچه هست (alles Wesende) استمرار می‌یابد. اما آیا امر استمرار یابنده صرفاً همان امر دوام یابنده است؟ آیا ماهیت تکنولوژی نیز به مفهوم مثال افلاطونی استمرار می‌یابد؛ مثالی که از بالا بر امور تکنولوژیک سیطره و اشراف دارد و در نتیجه این توهم را ایجاد می‌کند که گویا مقصود ما از «تکنولوژی» نوعی مفهوم مجرد اسطوره‌ای است؟ اینکه تکنولوژی چگونه هستی می‌یابد (west)، فقط از طریق دوامی درک پذیر است که در آن، گشتل همچون تقدیر انکشاف به وقوع می‌پیوندد. گوته در یکی از آثار خود<sup>۱۰</sup> به جای *fortwähren* [دوام آوردن] کلمه اسرارآمیز *fortgewähren* [عطا کردن دائمی] را به کار می‌برد. در اینجا گوش او [ *währen* استمرار یافتن] و *gewähren* [عطا کردن] را در یک همنوایی نامتمایز می‌شنود. و اگر اکنون با دقتی بیشتر در مورد این امر تأمل کنیم که چه چیز واقعاً استمرار می‌یابد و چه بسا فقط همان استمرار می‌یابد، آن‌گاه ممکن است به جسارت بگوییم: فقط آنچه عطا شده است استمرار می‌یابد. آنچه به طور ازلی و از همان مبدأ نخستین استمرار می‌یابد همان چیزی است که عطا می‌کند. گشتل به عنوان ماهیت هستی (das Wesende) تکنولوژی امری است که استمرار می‌یابد.

\* (Die Wahlverwandtschaften, II. Teil, 10. Kapitel in der Novelle "Die wunderlichen Nachbarakinder".)

ترجمه انگلیسی و ترجمه فرانسه این قسمت (به خصوص تا آخر پاراگراف) با یکدیگر فرق دارند. در ترجمه فرانسه تأکید بر معنای *ge-* است، در حالی که در ترجمه انگلیسی معنای *gewähren* در نظر گرفته شده است.

اما آیا گشتل به مفهوم عطا کردن حاکم است؟ طرح چنین پرسشی بدون شک خطایی فاحش به نظر می‌رسد. چون بر مبنای مطالب مذکور، گشتل در حقیقت تقدیری است که همه چیز را در انکشاف تعرض آمیز گرد می‌آورد. تعرض هر چه باشد عطا کردن (Gewähren) نیست. ظاهر قضیه این است - لااقل تا زمانی که توجه نکنیم تعرضی که امر واقع را به عنوان منبع ثابت انضباط می‌بخشد هنوز نوعی تقدیر است که آدمی را راهی نحوی انکشاف می‌سازد. حضور یافتن ماهیت تکنولوژی، به عنوان این تقدیر، آدمی را در امری درگیر می‌سازد که او به تنهایی نمی‌تواند آن را اختراع و یا به طریقی ایجاد کند؛ زیرا چیزی به نام فرد آدمی اصلاً وجود ندارد، فردی که به تنهایی و صرفاً به اعتبار خود وجود داشته باشد.

اما اگر این تقدیر - گشتل - نه تنها برای حضور یافتن بشر، بلکه همچنین برای هر انکشافی به طور کلی، نهایت خطر به شمار می‌آید، آیا این حوالت تقدیر همچنان باید عطا کردن خوانده شود؟ بله، مطمئناً، به خصوص اگر قرار باشد نیروی منجی در همین تقدیر رشد کند. تقدیر انکشاف همواره از درون عطا کردن و به منزله چنین امری به وقوع می‌پیوندد. زیرا همین عطا کردن است که نخست سهمی از انکشاف را به بشر محول می‌کند، سهمی که رخداد (Ereignis) انکشاف محتاج آن است. بشری که این چنین مورد احتیاج و استفاده است، در بطن رخداد حقیقت قرار می‌گیرد (vereiignet). عطا کردنی که آدمی را به این یا آن نحو انکشاف حوالت می‌دهد، خود همان نیروی منجی است. چون نیروی منجی به آدمیان امکان می‌دهد تا والاترین شأن ماهیت خود را ببینند و به آن روی آورند. این شأن عبارت است از مراقبت و توجه به عدم استتار همه انحاء حضور یافتن بر زمین - و همراه با آن، و از همان ابتدا، مراقبت و توجه به استتار آنها. دقیقاً همین گشتل است که بشر را تهدید می‌کند به انضباط به عنوان تنها راه تصورپذیر انکشاف توسل یابد و در نتیجه در معرض این خطر قرار گیرد که ماهیت آزاد خود را تسلیم کند - دقیقاً همین خطر نهایی است که تعلق باطنی و نابودشدنی بشر را به عطا کردن آشکار می‌سازد، به شرط آنکه، ما هم به سهم خود توجه خویش را به ماهیت تکنولوژی معطوف کنیم.

به این ترتیب، حضور یافتن ماهیت تکنولوژی در بطن خود حاوی امکانی است که اصلاً به ذهن خطور نمی‌کرد: امکان پیدایش نیروی منجی.

در نتیجه، همه چیز به این وابسته است که ما در مورد این پیدایش تأمل ورزیم و با تذکر و

یادآوری از آن مراقبت کنیم. این امر چگونه میسر است؟ در درجه اول از این طریق که توجه خود را به امری که در تکنولوژی حضور می‌یابد معطوف کنیم، به جای آن‌که صرفاً مبهوت امر تکنولوژیک شویم. تا زمانی که تکنولوژی را به عنوان ابزار در نظر گیریم، اسیر خواست سلطه بر آن باقی می‌مانیم. و در نتیجه بی‌خبر از ماهیت تکنولوژی به پیش می‌رانیم.

لیکن، وقتی بررسی کنیم که امر ابزاری چگونه به عنوان نوعی امر علی حضور می‌یابد (west)، آن‌گاه این حضور یافتن را همچون تقدیر انکشاف تجربه می‌کنیم.

بالاخره، وقتی به این امر بپردازیم که حضور یافتن ماهیت تکنولوژی (das Wesende des Wesens) در عطا کردن به وقوع می‌پیوندد، یعنی در آنچه به آدمی محتاج است و از او استفاده می‌کند تا او در انکشاف شریک شود، آن‌گاه معلوم می‌شود که: ماهیت تکنولوژی به مفهوم والایی مبهم است. این ابهام به سر انکشاف، یعنی به سر حقیقت اشاره دارد.

از یک سو، معارضه‌جویی گشتل معطوف به جنون انضباط‌بخشی است، جنونی که دیدگان ما را بر رخداد حقیقت می‌بندد و در نتیجه [برقراری] نسبت با ماهیت حقیقت را از بن در معرض خطر قرار می‌دهد.

از سوی دیگر، خود گشتل هم به سهم خود در عطاکردنی به وقوع می‌پیوندد که امکان می‌دهد تا بشر استمرار یابد - بشری که همچنان بی‌تجربه است ولی شاید در آینده با تجربه‌تر شود - تا شاید همان بشری شود که برای مراقبت از ماهیت حقیقت مورد نیاز است. به این‌گونه است که نیروی منجی ظهور می‌کند.

وسوسه بی‌امان انضباط بخشیدن و بازدارندگی نیروی منجی، همچون مسیر دو ستاره در نظام کائنات، بی‌اعتنا از کنار یکدیگر می‌گذرند. اما دقیقاً همین بی‌اعتنایی، راز پنهان نزدیکی آنهاست.

وقتی به ماهیت مبهم تکنولوژی نظر می‌افکنیم، منظومه یا مسیر فلکی این راز را مشاهده می‌کنیم.

پرسش از تکنولوژی پرسش از منظومه‌ای است که در آن انکشاف و استتار، یعنی حضور یافتن حقیقت، به وقوع می‌پیوندد.

اما نظر کردن در منظومه حقیقت چه کمکی به ما می‌کند؟ ما به خطر نظر می‌افکنیم و رشد

نیروی منجی را می‌بینیم.

اما با این کار هنوز نجات نیافته‌ایم. ولی از این طریق فراخوانده می‌شویم تا به نور فزاینده نیروی منجی دل بندیم. این امر چگونه رخ می‌دهد؟ همین جا و همین لحظه و در امور ناچیز است که می‌توانیم از نیروی منجی ضمن رشدش مراقبت کنیم. این امر مستلزم آن است که همواره خطر نهایی را مدّ نظر قرار دهیم.

حضور یافتن تکنولوژی انکشاف را مورد تهدید قرار می‌دهد، آن را با این امکان تهدید می‌کند که هر انکشافی در انضباط تحلیل رود و همه چیز خود را صرفاً در عدم استتار منبع ثابت عرضه کند. کردار آدمی هرگز نمی‌تواند با این خطر به طور مستقیم مقابله کند. دستاورد آدمی هرگز نمی‌تواند به تنهایی این خطر را دفع کند. اما بشر با تأمل خود می‌تواند به این واقعیت بیندیشد که نیروی منجی باید در عین خویشاوندیش با آنچه در خطر است، از ماهیت والاتری برخوردار باشد.

ولی آیا ممکن نیست انکشافی وجود داشته باشد که به طور آغازین تری عطا شده است و می‌تواند نیروی منجی را در بطن خطر متجلی سازد - خطری که در عصر تکنولوژیک خود را بیشتر پنهان می‌کند تا آشکار؟

زمانی *تخنه (techné)* فقط نام تکنولوژی نبود. در آن زمان، آن انکشافی هم که حقیقت را به درون شکوه ظهور فرا می‌آورد *تخنه* خوانده می‌شد.

زمانی، فرا آوردن امر حقیقی در امر زیبا نیز *تخنه* خوانده می‌شد. و پوئیسیس هنرهای زیبا هم *تخنه* نام داشت.

در یونان، در بدو پیدایش تقدیر غرب، هنر به اوج قله انکشافی صعود کرد که به آن اعطا شده بود. هنر، حضور (*Gegenwart*) خدایان را، گفت‌وگوی تقدیر الهی و تقدیر آدمی را، روشن می‌کرد. و هنر به سادگی *تخنه* خوانده می‌شد. هنر انکشافی واحد [و در عین حال] چندجانبه بود. هنر متقی، پروموس (*promos*)، بود، یعنی استیلای حقیقت و پاسداری از آن را به جان می‌خرید.

هنر از امر هنری سرچشمه نمی‌گرفت. لذت بردن از آثار هنری بر اصول زیباشناختی استوار نبود. هنر یکی از بخش‌های فعالیت فرهنگی به شمار نمی‌آمد.

[پس] هنر چه بود؟ لاقط در طول آن مدت کوتاه ولی باشکوه؟ چرا هنر نام ساده و بی‌پیرایه

تسخنه را حمل می‌کرد؟ زیرا هنر انکشافی بود که فرامی‌آورد و حضور می‌بخشید (ein her-und vor-bringendes Entbergen) و به همین دلیل به قلمرو پوئیسیس تعلق داشت. و بالاخره، هنر آن انکشافی بود که بر همه هنرهای زیبا استیلای کامل داشت، و همچنین بر شعر و هر امر شاعرانه‌ای که درخور نام پوئیسیس بود.

همان شاعری که بیت زیر را از او شنیدیم:

اما هر جا خطر هست

نیروی منجی نیز می‌بالد

به ما می‌گوید:

... آدمی شاعرانه بر این زمین سکنی می‌گزیند.

امر شاعرانه امر حقیقی را به شکوه آنچه افلاطون تو اکفانیستاتون (to ekphanestaton) می‌خواند، می‌آورد، یعنی به آنچه با نور محض می‌درخشد و متجلی است. در هر هنری، و در هر انکشافی که از حضور یافتن در امر زیبا پرده برمی‌دارد، امر شاعرانه به نحوی فراگیر حاضر است. آیا امکان دارد هنرهای زیبا مورد خطاب انکشاف شاعرانه قرار گیرند؟ آیا امکان دارد انکشاف توجه آنها را به نحوی اصیل تر جلب کند تا آنها هم به سهم خود به وضوح از رشد نیروی منجی مراقبت کنند، و از این طریق بصیرت ما را نسبت به آنچه عطا می‌کند و اعتمادمان را بدان، بار دیگر بیدار و احیا کند.

هیچ‌کس نمی‌داند که به هنر، در بطن خطر نهایی، چنین امکان والایی برای [تحقق] ماهیتش عطا شده است یا نه؟ با وجود این، هنوز می‌توانیم شگفت‌زده شویم. ولی از چه؟ از این امکان دیگر که روزی روزگاری لجام‌گسیختگی تکنولوژی چنان خود را در سراسر زمین جا بیندازد که ماهیت تکنولوژی از خلال همه امور تکنولوژیک در رخداد حقیقت حضور یابد.

از آنجا که ماهیت تکنولوژی امری تکنولوژیک نیست، تأمل ماهوی درباره تکنولوژی و رویارویی قطعی با آن، باید در قلمرویی رخ دهد که از یک‌سو با ماهیت تکنولوژی قرابت دارد و از سوی دیگر از بنیاد با آن متفاوت است.

هنر چنین قلمرویی است. ولی البته به شرط آنکه تأمل در باره هنر، به سهم خود، چشمان ما را به روی منظومه حقیقت، که موضوع پرسشگری ماست، نبندد.

با طرح چنین پرسش‌هایی، به وجود این بحران شهادت می‌دهیم که به خاطر اشتغال

تمام عیارمان به تکنولوژی، خود ماهیت تکنولوژی را تجربه نمی‌کنیم، و به خاطر دلمشغولی به مسائل زیباشناختی، خود ماهیت هنر را هم دیگر حفظ و ابقا (bewahren) نمی‌کنیم. با وجود این، هر چه در مورد ماهیت تکنولوژی پرسش جویانه‌تر تأمل می‌کنیم، به همان اندازه ماهیت هنر اسرارآمیزتر می‌شود.

هر چه به خطر نزدیک‌تر می‌شویم به همان اندازه راه‌های نیروی منجی به طور روشن‌تری می‌درخشند و ما هم پرسش‌جو تر می‌شویم. زیرا پرسشگری تقوای تفکر است.

\* این نوشته ترجمه مقاله زیر است:

Martin heidegger, *The Question Concerning Technology and Other Essays*. Translated by William Lovitt. New York: Harper & Row. The German text appears in Martin Heidegger, *Vorträge und Aufsätze* (Pfullingen: Günther Neske Verlag, 1954). pp.13-44, and in the same publisher's 'Opuscula' series under the title, *Die Technik und die Kehre* (1962), pp 5-36.

برای اطلاع بیشتر در مورد فلسفه تکنولوژی هایدگر و همچنین تحلیلی جامع درباره ارتباط این مقاله با بخش مربوط به «تحلیل ابزار» در کتاب وجود و زمان، رجوع کنید به مقاله «فنونولوژی و تکنولوژی: فلسفه تکنولوژی هایدگر» نوشته دُن آبدی، ترجمه شاپور اعتماد، در مجله فرهنگ (کتاب یازدهم، پاییز ۱۳۷۱)، شماره ویژه پدیدارشناسی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.